

زبان و شیوه بیان در اشعار ناسیونالیستی بهار و عشقی

مریم السادات اسعدی فیروزآبادی*

چکیده

در این نوشتار، اشعار ناسیونالیستی دو شاعر عصر مشروطه، ملک‌الشعرای بهار و میرزاده عشقی، از حیث زبان و شیوه بیان، به صورت تطبیقی بررسی و تحلیل می‌گردد. پس از ذکر مقدماتی پیرامون معرفی پدیده ناسیونالیسم و چگونگی ترویج آن در ایران، شرح حال مختصری از زندگی و فعالیت‌های سیاسی دو شاعر نام‌برده ذکر شده، آن‌گاه اشعار ناسیونالیستی آنها از نظر «لحن»، «عاطفه و احساس»، «باستان‌گرایی»، «کاربرد عناصر فرهنگ عامه»، «زبان بلاغی»، «زبان شعری» و... با ذکر مهم‌ترین شواهد شعری به دست آمده،

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور استان یزد (ma2463@yahoo.com)

تاریخ تصویب: ۹۲/۲/۸

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۱۰

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۲، صص ۱۵۱-۱۸۱

به شیوه توصیفی - تحلیلی مورد بحث قرار می‌گیرد.
واژگان کلیدی: ناسیونالیسم، ملی‌گرایی، ملک‌الشعرای بهار، میرزاده عشقی،
زبان، بیان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

ناسیونالیسم، مکتب اصالت ملت یا مکتب «ملت‌گرایی» است که در آن پدیده‌های اجتماعی و تحولات تاریخی و کیفیت زندگی بشر در هر زمان و مکان با توجه به موجودیتی زنده و متکامل به نام «ملت» تفسیر و بررسی می‌شود (میرانی، ۱۳۵۸: ۴) یا به بیانی دیگر می‌توان ناسیونالیسم را آیین اصالت دادن به ملت و ملیت‌گرایی دانست و ملت را گروهی نامید که خود را دارای پیوندها و علقه‌هایی می‌بینند که این پیوندها بر دیگر علقه‌ها برتری دارد (کاتم، ۱۳۷۱: ۵). اگر دقت شود در هر دو مورد فقط به اصالت ملت توجه شده است.

«واژه ناسیون^۱ به معنی ملت، تاریخ درازی دارد. در اصل «ناسیو»^۲ به معنی قبیله عقب‌مانده و چیزی شبیه بومی‌ها بوده که لغت بومی^۳ نیز از همان ریشه آمده است. وارو نویسنده رومی (۱۲۷ - ۱۱۶ ق.م) ناسیو را برای رمه گاو (یا نژاد آن) به کار برده است» (میرانی، ۱۳۵۸: ۸)، پس این واژه یک لغت جدید و امروزی نیست بلکه لغتی است که قدمتش به بلندای تاریخ می‌رسد.

ریچارد کاتم در کتاب خود به نام «ناسیونالیسم در ایران» این تعریف را برای ناسیونالیسم پیشنهاد می‌کند: «اعتقاد گروه بزرگی از مردم به اینکه یک جامعه سیاسی و یک ملت‌اند و شایستگی تشکیل دولتی مستقل را دارند و مایلند وفاداری به جامعه را در اولویت قرار داده، بر سر این وفاداری تا به آخر بایستند» (کاتم، ۱۳۷۱: ۳۲).

1. Nation
2. Natio
3. Native

ناسیونالیسم موجب می‌شود به‌جای فرد، جامعه مورد توجه قرار گیرد و همین امر گرایش‌های جمعی در هر نظامی را متمرکز می‌کند و نیرو می‌بخشد (همان: ۳۳). این پدیده، به ملت شکل و معنی می‌دهد و آنها را بر سرنوشت خویشتن مسلط می‌سازد. بدین ترتیب، عصر بی‌خبری و بیگانگی آحاد یک ملت نسبت به هم و سرنوشتشان سپری می‌شود و افق جدیدی در تاریخ سر می‌زند (همان: ۱۱).

در عصر تجدد و ملی‌گرایی، «وطن» در معنای یک واحد جغرافیایی و سیاسی مشخص، اساساً با مفهوم «ملت» و با معنای آزادی و استقلال ملی، ملازمت بنیادی دارد. دولت و حکومت ملی، بدون به‌رسمیت شناختن آزادی ملت و حق مداخله ملت در سازمان‌دهی این نهاد سیاسی جدید، معنی ندارد. وجه مشارکت مردم در سرنوشت سیاسی‌شان به‌عنوان استقلال و آزادی ملت، از مفاهیم محوری ناسیونالیسم است. تجلی‌های عینی این آزادی در جامعه، یعنی آزادی قلم، بیان، اجتماعات، احزاب و انتخابات، همه از این بنیاد آزادی ملی و آزادی ملت سرچشمه می‌گیرند (آجودانی، ۱۳۸۷: ۱۸).

معنای جدید وطن به‌عنوان یک واحد جغرافیایی و سیاسی مشخص که با مفهوم ملیت و حاکمیت سیاسی ملت‌ها ارتباطی نزدیک دارد، در فرهنگ بشری سابقه چندانی ندارد. در ایران در دوره ناصری و جریان نهضت مشروطه‌خواهی و در نتیجه آشنایی با مظاهر فرهنگ غرب، مفهوم جدید وطن، به‌عنوان یک عنصر فرهنگی، به فرهنگ ایران‌زمین راه یافت (همان: ۲۱۰).

شفیعی کدکنی می‌نویسد: «نخستین جلوه‌های فکر قومیت در معنی جدید و درست آن برابر Nationalism فرنگی از میرزا فتحعلی آخوندزاده و جلال‌الدین میرزای قاجار شروع می‌شود. تلقی قدما از وطن، گاه چیزی نزدیک به معنی خام ناسیونالیسم بوده ولی بسیار مبهم و بیشتر در برخورد با اقوام بیگانه ظاهر می‌شده است. در اروپا نیز از قرن هیجدهم به بعد ناسیونالیسم، مفهوم پیدا کرده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۰۴). اما میرانی معتقد است، عوامل و پدیده‌های متشکله ناسیونالیسم (ملت، میهن و حکومت متمرکز) آن‌گونه که در ناسیونالیسم اروپایی وجود دارد، در ساخت اجتماعی و حکومتی ایران از دیرباز وجود داشته، جز اینکه وجود این پدیده‌ها واژه‌ای چون «ناسیونالیسم» را در فرهنگ ایرانی به خود

اختصاص نداده بوده است؛ به تعبیر دیگر می‌توان گفت «ناسیونالیسم» ایرانی وجود داشت، اما نسبت به آن یا دست‌کم نسبت به واژه آن آگاهی نبود.

در بررسی تاریخ ایران، ویژگی ملی‌گرایی در ایران را مبارزه با بیگانه و متجاوز (خصوصیت ضداستعماری) می‌بینیم، گرچه در موارد زیادی از کوشش برای جبران عقب‌ماندگی‌ها، نوجویی‌های فرهنگی و اقتصادی و یادآوری گذشته پرافتخار کشور، آثاری فراوان به چشم می‌خورد (میرانی، ۱۳۵۸: ۶۰).

جنبش مشروطه برای ملت ایران، یک نیاز و ضرورت بود، تحولی بود که با توجه به دوران زندگی ملت ایران باید صورت می‌گرفت. چنین نیازی که مبتنی برخواست همه ایرانیان آگاه و دلسوز بود، قطعاً به انگیزه‌های نیرومند ناسیونالیستی احتیاج داشت. آنها نیازهای ملی را درک کرده و ضرورت ایجاد تحول در زندگی ملت ایران را حیاتی می‌دیدند (همان: ۱۷۴). مشروطه‌طلبان خواستار مشارکت همه طبقات در تصمیم‌گیری‌های حکومت بودند (همان: ۵).

روشنفکر در عصر مشروطه با استبداد داخلی و عقب‌ماندگی سیاسی و اجتماعی جامعه خود دست به گریبان است و تنها راه نجاتی که پیش روی خود می‌بیند، تمدن غربی است که این تمدن، شامل حکومت ملی و به دست گرفتن سرنوشت کشور توسط مردم، قانون، مجلس ملی، آزادی بیان و به دست آوردن علم و دانش است.

برای مبارزه با استبداد داخلی، بیشتر به داده‌های فرهنگ سیاسی غرب متوسل می‌شود که همان قانون، آزادی بیان، مجلس ملی و... است. یکی دیگر از کارهای مهم و سرنوشت‌ساز روشنفکر آن دوره، مبارزه با دخالت بیگانگان در سرنوشت کشور و آگاهی دادن به مردم برای مقابله با استعمارگران است.

روشنفکران دوره مشروطه به عناصر ناسیونالیستی تاریخ، جلوه بیشتری دادند، تا آنجا که توانستند اغراق کردند، افتخارات گذشته را بزرگ و بزرگ‌تر کردند تا با این کارها توانسته باشند ملت را علیه دخالت بیگانه بشورانند (آجودانی، ۱۳۸۷: ۱۱۷).

آنها برای برانگیختن احساسات مردم و عواطف ضداستعماری، روی عواطف ملی و مذهبی مردم دست گذاشتند و با نوشتن روزنامه‌ها، مقاله‌ها، شب‌نامه‌ها،

سرودن اشعار ناسیونالیستی و سخنرانی‌ها در پی این بودند که به ملت ایران بفهمانند که ما در روزگاران گذشته، ملتی با اقتدار و افتخار و صاحب نفوذ بوده‌ایم و هرگز چنین ملتی، تسلیم بیگانگان و استعمارگران نمی‌شود و سرنوشت کشورش را خودش به دست می‌گیرد (همان: ۱۱۸).

تغییر اوضاع و شرایط اجتماعی، در مضامین و مفاهیم شعر اثر می‌گذارد (فرشیدورد، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۴۱). انقلاب مشروطه، نخستین انقلاب مهم مردمی در جامعه ایرانی بود و از نظر ماهیت با سایر حوادث پیش‌آمده در تاریخ ایران متفاوت بود؛ از این رو، شعر دوران مشروطه با اشعار فارسی دوران‌های گذشته تفاوت دارد (غلامرضایی، ۱۳۸۱: ۲۶۱).

دو تن از شاعران نامدار و میهن‌پرست عصر مشروطه که با تأثیرپذیری از اوضاع اجتماعی عصر خویش، با سرودن اشعار وطنی در بیداری مردم روزگار خود نقش بسزایی داشتند، ملک‌الشعراى بهار و میرزاده عشقی هستند که در این نوشتار، زبان و شیوه بیان در اشعار ناسیونالیستی آنها به شکل تطبیقی نقد و بررسی می‌شود. در این مجال، گذری بر شرح حال و زندگی این دو تن ضروری به نظر می‌رسد.

ملک‌الشعراى بهار

محمدتقی بهار در بیستم آذرماه ۱۲۶۵ شمسی در مشهد به دنیا آمد. پدرش میرزا محمدکاظم صبوری، ملک‌الشعراى آستان قدس رضوی بود (آرین‌پور، ۱۳۵۷: ۱۲۳؛ حقیقت، ۱۳۶۸: ۹۲). او از ۱۴ سالگی به همراه پدرش در مجامع آزادی خواهان حاضر می‌شد و به دلیل علاقه‌ای که به افکار جدید داشت، به صف آنان پیوست (ریپکا، ۱۳۸۲: ۵۶۱). محمدتقی، علوم ادبی و عربی را نزد پدر آموخت و ۱۸ ساله بود که پدرش را از دست داد و تحصیلات خود را نزد اساتیدی چون ادیب نیشابوری و میرزا عبدالرحمان بدری ادامه داد (اسحاق، ۱۳۷۱: ۴۳۹؛ حاکمی، ۱۳۸۲: ۲۹). بهار از سال ۱۳۲۴ قمری که آغاز انقلاب مشروطیت بود به جمع مشروطه خواهان خراسان ملحق شد و فعالیت‌های آزادی خواهانه خود را آغاز کرد (آرین‌پور، ۱۳۵۷: ۱۲۴). او به منظور ترویج اندیشه‌های خود و دیگر آزادی خواهان، ابتدا روزنامه «خراسان» را منتشر کرد (زرقانی، ۱۳۸۳: ۱۰۶). پس از آن در سال‌های

بعد به انتشار روزنامه‌های بهار، نوبهار و تازه‌بهار پرداخت (براون، ۱۹۵۷: ۲۸۴؛ کاتم: ۱۲۶ و آراین‌پور: ۲۲۸).

قلب بهار در تمام طول عمرش همواره برای وطن می‌تپید و آزادی و اجرای قانون را آرزو می‌کرد. او این دو اصل را برای کشور لازم می‌دانست و بر آن بود که این امر محقق نمی‌شود مگر از طریق قدرت حاکم که البته قدرت حاکم بر جامعه در دست اشخاص طمع‌کاری بود که به هر چیز می‌اندیشیدند، مگر آزادی کشور. به همین منظور، او همواره از درد جامعه سخن می‌گفت و با انتشار افکار و اندیشه‌های خود سعی در بیداری جامعه داشت (آجودانی، ۱۳۸۷: ۳۰). معانی اجتماعی - سیاسی به‌کاررفته در شعر بهار که از تازگی خاص خود برخوردار است، به‌خوبی اوضاع زمانه او را ترسیم می‌کند (استعلامی، ۱۳۵۵: ۳۶۳).

اکثریت قریب به اتفاق مضمون‌های شعری این شاعر را جامعه، آزادی، قانون، وطن و دردهای مردم جامعه برای رسیدن به این مفاهیم تشکیل می‌دهد (نوروزی، ۱۳۷۵: ۴۸).

میرزاده عشقی

سیدمحمدرضا میرزاده عشقی، فرزند سیدابوالقاسم کردستانی در سال ۱۲۷۴ شمسی در همدان متولد شد (حقیقت، ۱۳۶۸: ۳۹۳). او تحصیلات خود را از سال ۱۲۷۹ شمسی آغاز کرد. ابتدا به یکی از همان مکتب‌خانه‌های متداول روزگار رفت. از ۷ سالگی، وارد مدارس «الفت» و «آلیانس» در تهران شد و علاوه‌بر فراگیری زبان فارسی، به یادگیری زبان فرانسه نیز همت گمارد. در هفده سالگی تحصیل را رها کرد. او پیش از فراغت از تحصیل، نزد بازرگانی فرانسوی به کار مترجمی مشغول شد. سفرهای عشقی به خارج از کشور زمینه‌های شکل‌گیری اندیشه‌های میهن‌گرایانه و وطن‌دوستانه را در او به‌وجود آورد. او در سال ۱۳۳۳ قمری در همدان روزنامه‌ای به نام «نامه عشقی» را دایر کرد (آراین‌پور، ۱۳۵۷: ۳۶۱). پس از آن به‌همراه مهاجران به استانبول رفت. در سال ۱۳۳۹ قمری (۱۳۰۰ شمسی) روزنامه «قرن بیستم» را در تهران تأسیس کرد و اشعار مهیج و انقلابی خود را که حاکی از وطن‌دوستی و بیگانگی‌ستیزی بود، تا سال ۱۳۰۳ شمسی به‌طور هفتگی چاپ و منتشر

کرد (برقعی، ۱۳۷۳، ج ۴: ۲۴۹۰-۲۴۹۱ و نیز رک: حایری، ۱۳۷۳: ۲۹). همین مقالات و اشعار او بود که با انتقاد از رژیم، خشم آنان را برانگیخت. عشقی، مسائل تاریخی و اجتماعی را به خوبی درک می‌کرد و در به‌تصویر کشیدن صحنه‌های تاریخی و ادبیات توصیفی، قدرت فراوانی داشت. او عواطف و تأثیرات خود را از اوضاع اجتماعی زمان به‌سادگی بیان می‌کرد، همچنین نظر و عقیده خود را درباره سیاست و نیز احساس و دریافتش را از عشق و مناظر طبیعت با شور و ذوق نمایش می‌داد و اشعارش سرشار از روح اعتراض و عصیان در برابر بیدادگری اجتماعی و علاقه و دلسوزی به حال بینوایان و بغض و کینه شدید نسبت به ثروتمندان بود (شافعی، ۱۳۸۰: ۳۰۲). عشقی، نماد تمام تعارضات روحی جوانان کتاب‌خوانده و روشنفکر و درعین‌حال طبقه پایین جامعه بود که البته این تعارضات درونی به‌صورت اشعار بیدارگرانه در بیرون نمود می‌یافت (آرین‌پور، ۱۳۵۷: ۳۶۶).

آنچه عشقی را به بیدار کردن مردم سوق می‌دهد، عشق و علاقه به وطن است. وطن و آرمان وطن‌خواهی تنها هدف بلند عشقی است که همواره آزادی آن را فریاد می‌کند و حتی در فریادهایش دیگران را بیدار می‌کند و آنها را با خود هم‌صدا می‌سازد.

بررسی زبان و بیان در اشعار ناسیونالیستی دو شاعر

زبان و چگونگی بیان، در تأثیر سخن و نفوذ در دل‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند. در قرآن کریم که نمونه‌های عالی فصاحت و بلاغت است و کلام خداوند به بندگانش برای تمامی قرن‌ها تا پایان هستی در آن درج شده، شاهد آنیم که خالق متعال، به انحاء مختلف با آفریده برتر خویش سخن می‌گوید؛ گاه با مهر و عطوفت، گاه با کین و غضب؛ گاه او را امیدوار می‌سازد و زمانی انذار می‌دهد؛ گاه به پند دادن انسان می‌پردازد و گاه از کیفر نیک و بد اعمال او سخن به‌میان می‌آورد؛ زمانی کلام را به انواع تشبیه و استعاره می‌آراید و زمانی به زبان خود او با او سخن می‌راند که اینها همه در جهت نیل به هدف غایی هدایت و ارشاد انسان است. شاعران موفق نیز با تسلط بر اسلوب سخن و سخنوری، تلاش می‌کرده‌اند هرچه بیشتر بر تأثیر سروده‌های خود بیفزایند تا بدین‌وسیله در راستای دستیابی به اهداف مورد نظر

خود گام بردارند. از میان این شاعران، می‌توان ملک‌الشعراى بهار و میرزاده عشقى را نام برد که هر دو برای بیداری مردم و تحریر آنان به دفاع از وطن، از شگردهای گوناگونی استفاده کرده‌اند؛ آنان گاه به ستایش مردم و بیان خصایل نیک ایرانی پرداخته‌اند و زمانی زبان به انتقاد گشوده‌اند، در برهه‌ای به پند دادن پرداخته‌اند و زمانی دیگر با امید دادن، مردم را به تلاش بیشتر فراخوانده‌اند؛ گاه برای تنبیه به انذار روی آورده‌اند و زمانی با زبان عاطفه و احساس به تحریک عواطف درونی پرداخته‌اند. منقاد نگشتن مردم و دست نیافتن به آمال، گاهی آنها را به ناامیدی کشانده است و زمانی مجبور شده‌اند برای به حرکت درآوردن مردمی که دچار جمود شده‌اند، به باستان‌گرایی روی آورند و افتخارات گذشته میهن و سلاطین پیشین را یادآور شوند. تصویرسازی‌های شاعرانه و بهره‌گیری از عناصر فرهنگ عامه نیز، در این راه یاریگر آنان بوده است. در این مجال، کلیه این موارد با ذکر شواهد شعری بررسی می‌شود و به‌منظور اجتناب از طولانی شدن مطلب از ذکر تمام شواهد و نیز بیان مناسب سرودن آنها پرهیز می‌شود.

۱. لحن

ستایش

بهار: تمجید و تعریف از طرف مقابل، سهل‌ترین و خوشایندترین راه برای رام و مطیع ساختن اوست و غالباً افراد از آن استقبال می‌کنند؛ البته به شرط آنکه صبغه صداقت در آن آشکار باشد و جنبه فریبکاری نداشته باشد. ملک‌الشعراى بهار بارها در دیوان خود به تعریف از مردم کشور خویش می‌پردازد و آنان را به سبب خصلت‌های نیک چون انسانیت، بزرگی، آزادگی و دفاع از وطن، شرف و حیثیت می‌ستاید:

کشوری بینی پر مردمی و حشمت و فر	مردمی بینی آزاده و فرخنده خصال
از پی حفظ وطن کرده به پاریت حرب	وز ره پاس شرف بسته میان، بهر قتال

(بهار، ۱۳۶۸: ۷۵۷).

در زیر، به شجاعت، دلاوری و ازجان‌گذشتگی هم‌میهمان خود به هنگام مواجهه با خطرات پیش‌آمده برای کشور اشاره می‌کند:

خاکم به دهن، ملت ایران همه شیرند
از بهر نگهداری این خاک دلیرند
چون جان به لب آید، همه از جان شده سیرند

(همان: ۲۹۲)

هنگام مکافات
پیش صف آفات

عشقی: او به ندرت به تمجید از هموطنان عصر خویش می‌پردازد. در جایی، از کسانی انتقاد می‌کند که مردم خوب وطن را رها کرده به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کنند:

من خامشم، تو خویش بیندیش این نکوست
این‌گونه مردمی بگذاری و بگذری؟
(عشقی، ۱۳۰۹: ۱۲۵).

در مقایسه با بهار، اظهار لطف و ارادت عشقی به هموطنان، بیشتر شامل ایرانیان باستان می‌گردد و او در بسیاری از اشعارش، آنها و خصایل نیکشان را می‌ستاید و در مقابل، ایرانیان عصر خویش را مذمت می‌کند:

ایرانی از قدیم، مهین بود و سربلند
ایا چه گشته است شما سر فکنده‌اید؟
(همان: ۵۱)

مکن ایرانی امروز به فرهاد قیاس
شرف لیدر احزاب جنون می‌ریزد
(همان: ۴۸)

پند

بهار: زبان دیگری که در اشعار وطنی بهار دیده می‌شود، زبان پند و اندرز است. از آنجا که او دارای شخصیتی عقلایی و سستی است، این‌گونه سخن گفتن در سروده‌های او بسیار دیده می‌شود.

پیش از این گفته شد، ناسیونالیسم، مکتب اصالت ملت است و این پدیده به ملت شکل و معنی می‌دهد و آنها را بر سرنوشت خویش مسلط می‌سازد (کاتم، ۱۳۷۱: ۱۱). بدیهی است ملتی که می‌خواهد سررشته امور خود را به‌دست گیرد، باید پیش از هر چیز آگاه باشد و با تحصیل علم و دانش، غفلت و بی‌خبری را از خود دور سازد. بهار در اشعار پندآمیز زیر، ملت خویش را به بیداری و هوشیاری از طریق کسب علم دعوت می‌کند:

امروز که رنج برطرف گشت
غافل منشین که بخت یار است
در چهل مباحث و دانش اندیش
با داروی فکر تا توانی
(بهار، ۱۳۶۸: ۱۵۶)

ای ملت رنج‌دیده زنه‌ار
هشیار نشین که وقت کار است
کز چهل نرفت کاری از پیش
می‌کوش به مرهم دل ریش

بهار نه تنها هم‌میهنان خود را اندرز می‌گوید، بلکه مستقیماً به نصیحت کردن دست‌اندرکاران مملکت نیز می‌پردازد تا با عزمی استوار در راه اعتلای کشور و مردم گام بردارند:

در ره ناموس و ملک و ملت و خویش و تبار
با نشاط شیر و با عزم پلنگ آماده شو
(همان: ۶۹۷)

در بیت زیر که خطاب به محمدرضا شاه پهلوی است، لزوم توجه به دین و فرهنگ را خاطر نشان می‌سازد:

در ره فرهنگ و آیین وطن غفلت مورز
ملک بی‌فرهنگ و بی‌آیین، درختی بی‌بر است
(همان: ۷۴۹)

عشقی: او بیشتر شاعر منتقد و معترض است و به سبب شخصیت خاصی که دارد، کمتر پیرو سنت‌هاست؛ از این رو، اشعار پندآمیز در دیوان او بسیار اندک است. شاید جوانی او نیز در این امر دخیل باشد؛ چراکه پند دادن بیشتر با شخصیت پیران سازگارست. در اینجا، دو نمونه از اشعار این چینی او ذکر می‌شود:

ای بشر، مظهر شرافت تو
مرضی مانع شرافت توست
وان تعدی است بر حقوق بشر
نی ز سر تا به پا قباح باش
در پی رفع این نقاحت باش
از پی رفع این جراحت باش
(عشقی، ۱۳۰۹: ۱۷۷)

زحمت برای راحت خود کش که خودبه‌خود
کم گو که کاوه کیست تو خود فکر خود نما
اسباب راحت تو مهیا نمی‌شود
با نام مرده مملکت احیانی شود
(عشقی، کتاب ۶، ۱۳۳۱: ۸)

امید

بهار: او در اشعارش گاهی به امید می‌گراید، ولی صفت کلی شعر او بدبینی و یأس است (آرین‌پور، ۱۳۵۷: ۳۴۰). بهار در ابیات زیر به آینده سرزمینش امیدوار است؛ گویی باور دارد که روزی تمام مشکلات ایران از بین می‌رود و از تمام سختی‌ها

سرافراز بیرون می آید. او پیروزی را با چشم می بیند:

هست ایران چو گران سنگ و حوادث چون سیل طی شود سیل خروشان و به جا ماند سنگ
بینم آن روز که از فر بزرگان گردد ساحت ایران آراسته همچون ارژنگ
(بهار، ۱۳۶۸: ۲۱۱)

خطه ایران، منزلگه شیران که خدش نام پیروزی بنگاشته بر هر سر سنگ
(همان: ۲۱۰)

عشقی: این شاعر آزاده نیز چون بهار، گاه با امیدواری از آینده سرزمینش سخن می گوید. در بیت زیر، به این دلیل که ایران بارها از چنگ مهاجمان جان سالم به در برده، به نجات آن امید دارد:

ایران نمی رود ز کف، این ملک جسته است از چنگ فتنه های مغول و سکندری
(عشقی، ۱۳۰۹: ۱۲۴)

او از زبان زرتشت می گوید که یزدان پاک، نگهبان ایران و ایرانیان است و از همین ایران، فرزندان برمی خیزند و کشور را به اوج سربلندی می رسانند:

در همین گهواره خفته نطفه آیندگان نطفه این مردگانی را که بینی زندگان
از همین گهواره تا چند دگر، فرزند چند سر بر آرد سر به سر ایران از ایشان سر بلند
(همان: ۵۷)

انتقاد

بهار: این شاعر خراسانی، شخصیتی واقع بین است و کسی نیست که برای خوشایند مردم، تنها زبان به ستایش آنها بگشاید و یا در مرحله بعد به پند و اندرز اکتفا کند. او در موارد متعدد، ملت ایران را به باد انتقاد می گیرد، آنها را سرزنش می کند و خصایل نازیبایشان را برمی شمرد. واضح است این انتقادات او همه از سر مهر و دلسوزی است و از علاقه مفرط او به وطن و هم میهنانش نشئت می گیرد و نشان می دهد او شاعری نیست که نسبت به اوضاع اجتماعی پیرامون خود بی تفاوت باشد. در ابیات زیر، ایرانیان را با مردم اروپا مقایسه کرده، هشدار می دهد که ملل دیگر با زیرکی در فکر پیشرفت و گسترش علم و تمدن هستند، ولی مردم ایران، زندگی را به بازی گرفته اند:

مردم هشیار دنیا در خیال سروری روز و شب مستغرق تدبیر و حیلت گستری

گرم نشر صنعت و علم و رعیت‌پروری
در نهان، ستوار کرده پایهٔ جنگ‌آوری
(بهار، ۱۳۶۸: ۹۵)

بهر کالای وطن در جستجوی مشتری
لیک ایران، زندگانی را شمرده سرسری

در ایبات زیر، از اینکه ایرانیان تنها اهل حرف‌اند نه عمل، آنان را مذمت کرده، بزدل
و ترسویشان می‌خواند:

ای مردم ایران، همگی تند زبانید
هنگام سخن گفتن، برنده سنابید
در وقت عمل، کُند و دگر هیچ ندانید
گفتن بلید اما کردن نتوانید
(همان: ۲۹۰-۲۸۹)

خوش نطق و بیانید
بگسسته عنانید
از بس که جفنگید از بس که جبانید

عشقی: او نیز چون بهار دل پرخونی از مردم وطن خویش دارد و از این که می‌بیند
هموطنانش با عقب‌ماندگی‌های خود، اسباب خنده در دنیا گشته‌اند، به فغان می‌آید:
اجدادتان به حال شما گریه می‌کنند
کز چه میان ملل اسباب خنده‌اید؟
(عشقی، ۱۳۰۹: ۵۱)

در نظر عشقی، ملت ایران ملتی کم‌دل و جرئت است که حتی قادر نیست با دشمن
روبه‌رو شده، کذبش را هویدا سازد. این چنین ملتی که شایستگی پاسداری از وطن
خویش را نیز ندارد، به گفتهٔ او شادی برایش حرام و محکوم به فناست.

ملتی را که چنان جرأت و طاقت نبود
بی حفظ وطن خویش لیاقت نبود
عید نی در خور یک ملت محکوم فناست
(همان: ۱۵۷)

که به خس گوید کذب تو صداقت نبود
عید بگرفتن این قوم حماقت نبود

عید که، عید کجا، عید چه ای دیوانه
عید که، عید کجا، عید چه ای دیوانه
(عشقی، کتاب ۵، ۱۳۳۱: ۳۲)

تلاش برای استقلال ملت و کشور، از اهداف اصلی ناسیونالیسم است (آجودانی،
۱۳۸۷: ۱۸) که عشقی در بیت زیر بی‌توجهی به آن را مورد انتقاد قرار می‌دهد و بر
این باور است که مردمی که برای به‌دست آوردن استقلال خویش تلاش نمی‌کنند،
گویی مقدمات زنده‌به‌گور کردن خود را با دستان خویش فراهم می‌سازند:

ای عجب، دندان ز استقلال ایران کنده‌اید؟
زنده ای ملت به سوی گور از چه بخرامنده‌اید؟
(عشقی، ۱۳۰۹: ۱۳۲)

تهکم

«تهکم» در لغت به معنی ریشخند و دست انداختن کسی است (معین، ۱۳۷۱: ذیل واژه) و در علم بیان، یکی از انواع استعاره، استعاره تهکمی است که در آن لفظی را در معنی ضد آن به صورت استعاره به کار می‌برند. مثلاً می‌گویند: همه از مرگ می‌ترسند، ولی عاقبت آن را نوش جان می‌کنند (صادقیان، ۱۳۷۱: ۲۰۳-۲۰۲). شاعران گاه برای انتقاد، به این لحن سخن گفتن رو می‌آورند.

بهار: بهار که از عملکرد حکام مملکت خویش راضی نیست، در بیتی با لحن تهکم‌آمیز نارضایتی خود را چنین اعلام می‌کند:

مردم هشیار دنیا در خیال سروری	روز و شب مستغرق تدبیر و حیلت‌گستری
گرم نشر صنعت و علم و رعیت‌پروری	بهر کالای وطن در جستجوی مشتری
مملکت مفلس و مردم همه بیزار از شاه	الحق این خوب‌ترین شیوه مردم‌داری است

(بهار، ۱۳۶۸: ۴۱۱).

عشقی: او نیز در بیتی با تهکم، از نبود آزادی و عملکرد نامناسب مجلس ملی انتقاد می‌کند:

بهبه از این مجلس ملی و آزادی فکر	من چه بنویسم قلم در دست کس آزاد نیست
----------------------------------	--------------------------------------

(عشقی، ۱۳۰۹: ۱۹۶)

رکیک‌گویی

بهار: اگرچه بهار چهره‌ای فرهیخته و شخصیتی علمی و بانزاکت است؛ اما آن‌گاه که از بی‌غیرتی و بی‌تعصیبی هم‌وطنانش نسبت به ناپودی وطن دلش به‌درد می‌آید، زبانش به رکیک‌گویی می‌گراید. این‌گونه سخن گفتن در اشعار وطنی او بسیار اندک است؛ اما در دیوان او بی‌سابقه نیست و به‌ویژه در هزلیاتش مواردی دیده می‌شود.

ای هم‌وطنان کینه‌وری تا کی و تا چند؟	کو عرق نژادی؟ کو آن عصبیت؟
این مزرعه خشکید، خری تا کی و تا چند؟	

(بهار، ۱۳۶۸: ۳۱۰)

عشقی: او نیز چون بهار هنگامی که از بی‌عاری و بی‌تفاوتی هم‌میهنانش به‌تنگ می‌آید، زبانش رکیک می‌شود. تفاوت شخصیتی، تهور، بی‌باکی و رک‌گویی عشقی باعث شده میزان کلمات رکیک، همچنین قبح آنها در اشعار ملی‌گرایانه او نسبت به

بهار بیشتر باشد. این مسئله در هزلیات عشقی نمود فراوان دارد.

یا رب این مخلوق را از چوب بتراشیده‌اند؟
بر سر این خلق، خاک مردگان پاشیده‌اند؟
بر رگ این قوم، جای حس و خون شاشیده‌اند؟
کاین چنین با خصم جانش مهربانی می‌کند؟
(عشقی، ۱۳۰۹: ۱۳۱)

پدر ملت ایران اگر این بی‌پدر است
به چنین ملت و روح پدرش باید رید
(عشقی، کتاب ۶، ۱۳۳۱: ۸۴)

انذار

بهار: یکی از فعالیت‌های روشنفکران عصر مشروطه، مبارزه با شاهان و سلاطینی بود که با ظلم و حق‌کشی بر مردم حکومت می‌کردند. در واقع، عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مؤثر در انقلاب مشروطه، نتیجه استبداد و خودکامگی حاکمان ستمگر بود (میرانی، ۱۳۵۸: ۱۳۵). ملک‌الشعراى بهار که رهایی ملت از بند ظلم و ستم از اهداف غایی ناسیونالیستی اوست، در برابر ستمکاری‌های حکام زمان خویش ساکت نمی‌نشیند و بارها شاهان را مورد خطاب قرار داده، آنان را نصیحت می‌کند و زمانی که زبان پند را سودمند نمی‌یابد، به انذار می‌پردازد:

هش دار که در پسین بدروزی
ملت کشد از خدایگان کیفر
(بهار، ۱۳۶۸: ۳۵۲)

هرچه سلطان قادر آید، خلق ازو قادرترند
گوش‌ها بر داستان کاوه آهنگر است
(همان: ۷۴۸)

آنان که ما را کشتند و بستند
از کج نهادی پیمان شکستند
از حضرت شیخ تا حضرت شاه
الحمد لله الحمد لله
(همان: ۱۴۴)

عشقی: اشعاری با این لحن در دیوان عشقی یافت نشد.

تأسف و دریغ

بهار: او آن‌گاه که به وضع وخیم وطن نظر می‌افکند، وطنی که هیچ یاریگری ندارد و دشمن در آن به تاخت و تاز مشغول است، دلش به شدت به درد می‌آید و با افسوس و دریغ از محبوب در حال موت خود یاد می‌کند:

ای وای دریغا که وطن مرد ندارد
 رویین تنی اندر خور ناورد ندارد
 در خاک وطن، خصم هماورد ندارد
 جز دیده گریان و رخ زرد ندارد
 (بهار، ۱۳۶۸: ۲۹۱)

بیچاره وطن در دم نزع است دریغا!
 ای مرگ وطن را شده شایق به چه کارید؟
 (همان: ۳۱۵)

عشقی: این شاعر جوان نیز، از اینکه کشورش با آن پیشینه تاریخی درخشان درحال
 ویرانی و نابودی است، افسوس می خورد:
 ای وای که ویرانه شد آن مملکت پیر
 کش روی زمین کشور خون خواندی و شمشیر
 (عشقی، ۱۳۰۹: ۵۰)

ناامیدی و یأس

بهار: شاعر خراسانی، زمانی که همه تلاش های خود و دیگر وطن خواهان را بی ثمر و
 نقش بر آب می بیند، به کلی از نجات کشور مأیوس می شود و حتی میهن خویش را
 نفرین شده می خواند:
 هیچ تدبیری از این کشور نگرداند بلا
 از بزرگان گویی اندر حق ایران لعنتی است
 (بهار، ۱۳۶۸: ۳۲۴)

عشقی: او نیز چون بهار ناامیدی خویش را از نجات ایران اعلام می دارد و حتی نام
 کشورش را محوشده از صفحه گیتی می پندارد:
 دیگر از تاریخ دنیا نام ایران بست رخت
 باغبان زحمت مکش کز ریشه کنند این درخت
 (عشقی، ۱۳۰۹: ۱۳۱)

در ایبات زیر، یأس و ناامیدی خود را چنین فریاد می کند:

مرا چه کار که یک عمر آه و ناله کنم
 که فکر مملکت شش هزار ساله کنم
 وطن پرستی مقبول نیست در ایران
 قلم بیار من این ملک را قباله کنم
 (عشقی، کتاب ۶، ۱۳۳۱: ۱۰۴)

۲. عواطف و احساسات

بهار: از آنجایی که بهار فردی تحصیل کرده و دانشگاهی است، اشعار وطنی او نیز
 بیشتر بر پایه عقلانیت استوار است. او با واقع بینی با مسائل و مشکلات مملکت

برخورد می‌کند و تلاش می‌نماید به دور از غلبه احساسات و عواطف ناشی از وطن‌دوستی، بهترین راه‌حل را برای نجات کشور از یوغ استعمار و استبداد ارائه دهد؛ بنابراین اگرچه در اشعار وطنی بهار شور و عواطف میهن‌دوستانه دیده می‌شود (برای نمونه رک: بهار، ۱۳۸۸: ۲۰۸-۲۰۹ و ۱۹۲-۱۹۵)؛ اما اعتدال و مدیریت او، مانع شده تا شاعر، چشم خویش را به‌روی حقایق ببندد و دچار شعارزدگی شود. در نظر ملک‌الشعرا، مهم‌ترین مشکل مردم جهل و بی‌خبری است که برای رفع آن، باید در بیداری و آگاهی آنها از طریق تشویق به کسب علم و تجدد تلاش کرد.

عصر، عصری است که با علم و تجدد باید کرد مردم را از خواب جهالت، بیدار (بهار، ۱۳۶۸: ۴۷۸)

یا مرگ یا تجدد و اصلاح راهی جز این دو پیش وطن نیست (همان: ۲۸۷)

عشقی: او برخلاف بهار، شور و احساسات وطن‌دوستانه خود را در شعر کاملاً منعکس می‌سازد (برای نمونه رک: عشقی، کتاب ۶: ۳۲-۳۳ و ۴۳) و خود سراپا شور و احساس است و از آنجا که شاعری جوان است و پختگی و متانت بهار را ندارد، عواطف و احساسات شدید او بر نحوه نگرش و دیدگاه‌های سیاسی او اثر می‌گذارد، به‌طوری‌که برای سامان یافتن اوضاع کشور، از وقوع انقلابی دیگر سخن می‌گوید و معتقد است باید همه‌چیز را نابود کرد و از نو ساخت و در این راه، هرچه لازم است خون داد:

این کاخ کهن خراب می‌باید کرد این شهر به خون خضاب می‌باید کرد
آزادی انقلاب اول گم شد بار دگر انقلاب می‌باید کرد
(عشقی، ۱۳۰۹: ۱۶۸)

عشقی تحت تأثیر عواطف خود، بارها و بارها از خون و خونریزی دم می‌زند: می‌دانم ار که سر خط آزادی ما با خون نشد نگاشته خوانا نمی‌شود (همان: ۲۰۸)

این ملک، یک انقلاب می‌خواهد و بس خونریزی بی‌حساب می‌خواهد و بس
امروز دگر درخت آزادی ما از خون من و تو آب می‌خواهد و بس
(عشقی، کتاب ۶، ۱۳۳۱: ۷۶)

گویی عشقی خود نیز درمی‌یابد که عواطف و احساسات وطن‌دوستانه او به‌تنهایی کاری از پیش نمی‌برد:

ملتی کز هر جهت بهر زوال آماده است
صرف احساسات من احیا ورا چون می کند
(همان: ۶)

۳. بهره‌گیری از عناصر فرهنگ عامه

از آنجاکه شعر دوران مشروطیت، شعر مردم کوچه و بازار است نه دربار، لذا عناصر فرهنگ عامه تا حدود زیادی در آن راه یافته است.

بهار: ملک‌الشعرا، اشعار وطنی خود را به‌گونه‌ای سروده که آحاد مردم بتوانند از آن بهره‌مند شوند. او در موارد بسیار، از ترکیبات و اصطلاحات عامیانه استفاده کرده تا شعرش برای مردم قابل فهم و پذیرفتنی‌تر شود. در اینجا به مواردی از کاربرد انواعی از عناصر فرهنگ عامه در دیوان بهار اشاره می‌گردد:

- واژه، ترکیبات و اصطلاحات عامیانه

خلق را کشتن و پس منتخب خلق شدن
کچلک بازی و دوز و کلک و عیاری است
(بهار، ۱۳۶۸: ۴۱۲)

ای مردم ایران، همگی تند زبانید
خوش نطق و بیانید...
در وقت عمل کُند و دگر هیچ ندانید
از بس که جفنگید از بس که جیانید
(همان: ۲۸۹)

خاکم به دهن ملت ایران همه شیرند
هنگام مکافات
(همان: ۲۹۲)

صدر اعظم کرد با مردم زهر سو اشلتم
لیک گفتش جنبش ملی که هان ای خواجه قم!
(همان: ۱۰۱)

- ضرب‌المثل‌ها

از دیگر عناصر فرهنگ عامه ضرب‌المثل‌ها هستند که از مقوله ادبیات شفاهی به‌شمار می‌آیند (رک: حاجی‌زاده میمندی، ۱۳۸۴: ۵۴؛ نظری و موسوی، ۱۳۸۲: ۵۳-۵۱).

گر روی زمین را همگی آب بگیرد
ای ملت هشیار
دائم که شما را همگی خواب بگیرد
ای مردم بی‌کار
(بهار، ۱۳۶۸: ۲۹۰)

- دانش‌های عامیانه

منظور، معتقدات علمی عامیانه‌ای است که از عناصر فرهنگ عامه به‌شمار می‌آید (حاجی‌زاده میمندی، ۱۳۸۴: ۵۴). در قطعه‌شعر زیر از بهار، به طرز تشکیل مروارید به زعم قدما اشاره شده است. پیشینیان چنین می‌پنداشتند که به هنگام بارش باران در ماه نisan، صدف از ته دریا به روی آب می‌آید و دهان خود را باز کرده، قطره‌ای از باران نisanی را می‌بلعد که این قطره در درون صدف تبدیل به گوهر (مروارید) می‌شود.

باید از ملت، مردی به‌در آید چالاک
باید از دور فلک، طالع و هوش و ادراک
انقلاب است که آرد گهری چونین پاک
تا صدف گیرد چونین گهری را ز افلاک
دیر باریدن آن ژاله نisan تا چند؟
(بهار، ۱۳۶۸: ۵۱۸)

عشقی: او نیز که شاعری کاملاً مردمی است، بسیاری از عناصر فرهنگ عامه را در اشعار خویش به‌کار گرفته است که به برخی از آنها در زیر اشاره می‌شود.
- واژه‌ها، ترکیبات و اصطلاحات عامیانه:

نیست بر این ملت یک لا قبا
فکر اجانب پس از این رهنما
(عشقی، کتاب ۵، ۱۳۳۱: ۲۱)
یاسی ما هست ای یار عزیز
بر سر ما شیرها مالیده است
ملک ما را خوردنی فهمیده است
(همان: ۳)

خاکم به سر زغصه به سر خاک اگر کنم
خاک وطن که رفت چه خاکی به سر کنم
(عشقی، ۱۳۰۹: ۲۰۲)

- ضرب‌المثل

گوش آوخ ندهد این ملت بدین‌ها ور دهد
گوش از این گوش از آن گوش بیرون می‌کند
(همان: ۱۲۹)

- شعائر و مناسک

این مقوله، رسومی را دربر می‌گیرد که مربوط به مراحل خاصی از زندگی چون تولد، ازدواج، مرگ و... است (حاجی‌زاده، ۱۳۸۴: ۶۱). در بیت زیر، به غسل دادن

میت اشاره شده است.

زانلی تا بلخ و بم را اشک من گل کرده است
غسل بر نعش وطن، خونابه دل کرده است
(عشقی، ۱۳۰۹: ۱۳۰)

۴. باستان‌گرایی

شاعران عصر مشروطه گاه برای احیای هویت ملی و تحریک غرور ملی مردمی که دچار جمود و رکود شده بودند، به باستان‌گرایی روی آورده‌اند.

نگاه به ایران باستان (باستان‌گرایی)، پدیده‌ای است که از اواخر دوره قاجار در عرصه سیاست و فرهنگ جامعه ایرانی ظاهر شده و به‌عنوان یکی از چالش‌های مهم فکری و فرهنگی جامعه ایرانی در چندین دهه ذهن بسیاری از ادیبان، سیاستمداران و روشنفکران را به خود مشغول کرده است (بیگدلی، ۱۳۸۰: ۱).

صاحب‌نظران، باستان‌گرایی را دارای مبانی و معانی متفاوتی دانسته‌اند. بسیاری، این پدیده را گرایش به ادوار باستانی یا گذشته‌زبان و گریز از هنجارهای کنونی آن قلمداد کرده‌اند که شاعر به‌دلیل ایجاد فضای سنتی در شعر از آن بهره می‌برد تا از این راه بر تأثیر شعر خویش بیافزاید و به آن تشخص بخشد (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۴۴۵؛ داد، ۱۳۷۱: ۴۴)؛ اما شعر عصر مشروطه، رویکرد دیگری در گرایش به ایران باستان دارد که در این رویکرد، جنبه‌های فکری و فرهنگی این گرایش بر جنبه‌های زبانی و بلاغی پیشی جسته است. شاعران عصر مشروطه، باستان‌گرایی را در معنی گرایش به ایران پیش از اسلام به‌کار برده‌اند و این معنی، مبنای وطنی دارد، یعنی شاعران از منظر وطن‌بدان نگریده‌اند (نیکوبخت، ۱۳۸۶: ۱۵۱).

سپانلو می‌نویسد: «یکی از حساسیت‌های ادبیات مشروطه، وطن‌گرایی و تعظیم و تحسیر نسبت به گذشته درخشان ایران بود. عنوان فرزندان سیروس و دارا، یا اولاد شاه عباس و نادر خطاب به مردم ایران، از مصطلحات دائمی نویسندگان و روزنامه‌نگاران عهد مشروطه به‌شمار می‌رفت» (سپانلو، ۱۳۶۲: ۴۹).

مهم‌ترین انگیزه شاعران مشروطه را در گرایش به ایران باستان، این موارد دانسته‌اند: احیای هویت ملی، التیام احساس حقارت در برابر بیگانه، خوش‌بینی افراطی به ایران باستان، اسلام‌ستیزی، انتقاد از اوضاع و احوال زمانه، تحریک غرور

ملی و شکست‌ناپذیری (نیکوبخت، ۱۳۸۶: ۱۵۱).

بهار - انگیزه بهار در باستان‌گرایی، بیشتر احیای هویت ملی، انتقاد از اوضاع و احوال روزگار و تحریک غرور ملی است. این معانی، به‌نوعی در ابیات زیر دیده می‌شود:

وه که سخت افتاده در ششدر
کشور شش‌هزار ساله ما
(بهار، ۱۳۶۸: ۲۸۳)

هان ای ایرانیان! ایران اندر بلاست
مملکت داریوش دستخوش نیکلاست
مرکز ملک کیان در دهن ازدهاست
غیرت اسلام کو، جنبش ملی کجاست
(همان: ۲۵۷)

هم ز جم جان رعیت خرم و مسرور بود
باری این کشور از اینان سال‌ها معمور بود
(همان: ۵۷)

کورش آئین‌های نیک آورد در کشور پدید
شیوه قانون‌گذاری او به عالم گسترید
(بهار، ۱۳۸۸: ۶۶)

عشقی: میرزاده، علاوه بر انگیزه‌های ذکرشده در مورد بهار، (عشقی، ۱۳۰۹: ۵۴، ۴۸، ۵۰، ۵۱) گاهی به سبب خوش‌بینی افراطی به ایران باستان، اسلام‌ستیزی و التیام احساس حقارت در برابر بیگانه به باستان‌گرایی روی می‌آورد. او در «کفن سیاه»، با دیدن ویرانه‌های شهر مداین، به مفاخر گذشته کشورش می‌نازد (عشقی، کتاب ۴، ۱۳۳۱: ۳۹-۲۶). همچنین در نمایشنامه «رستاخیز شه‌یاران ایران»، تصویری خیالی از روزگار عظمت ایران باستان ترسیم می‌کند (همان: ۵۸-۵۱). و در پایان آن به نقل از روح زردشت چنین می‌گوید: «جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»
یاد آن عهدی که در مشرق تمدن باب بود
وز کران شرق نور معرفت پرتاب بود
(عشقی، کتاب ۴، ۱۳۳۱: ۵۷)

این نوع باستان‌گرایی که با خوش‌بینی افراطی به عصر گذشته همراه است، از حال گریزان است و به آینده نیز رویی ندارد (نیکوبخت، ۱۳۸۶: ۱۴۴).

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، یکی دیگر از انگیزه‌های شاعران و نویسندگان عصر مشروطه در گرایش به ایران باستان، اسلام‌ستیزی است (افتخارزاده، ۱۳۷۶: ۱۵۵). میرزاده عشقی در عرب‌ستیزی و زرتشتی‌گری خود تحت

تأثیر این انگیزه است. او در «کفن سیاه»، به حال ایران کهن غبطه می‌خورد و نابودی وطن را معلول حمله اعراب می‌داند (عشقی، ۱۳۰۹: ۸۱-۸۰).

اظهار ارادت برخی روشنفکران مشروطه به زرتشت پیامبر، از دشمنی آنها با اسلام نشئت می‌گیرد (فراستخواه، ۱۳۷۷: ۷۸-۷۶). عشقی نیز تا حدودی این‌گونه است (آزند، ۱۳۶۳: ۵۶). و در موارد بسیاری از زرتشت تجلیل می‌کند و برای نجات کشور از او استمداد می‌طلبد (عشقی، کتاب ۴، ۱۳۳۱: ۵۶).

از دیگر انگیزه‌های عشقی در گرایش به ایران باستان، احساس حقارت در برابر بیگانگان است. حضور مستمر روس و انگلیس در کشور و ضعف حکومت مرکزی ایران در برابر آنها، همچنین آشنایی ایرانیان با تمدن غرب، از عواملی بود که احساس حقارت را در برخی روشنفکران و از جمله عشقی به وجود آورده بود و آنها برای غلبه بر این احساس به تجلیل از افتخارات گذشته کشور می‌پرداختند (نیکوبخت، ۱۳۸۶: ۱۴۵).

۵. زبان بلاغی (کاربرد صور خیال)

شاعران در اشعار خود، تابلو و یا به قول ادیبان اروپایی ایماژی را پیش چشمان خواننده ترسیم می‌کنند که بحث درباره این تصویرهای شاعرانه، موضوع علم بیان است. «بیان» یعنی اینکه معنایی واحد به شیوه‌های مختلف ادا شود، مشروط بر آنکه این شیوه‌های مختلف گفتار از لحاظ خیال‌انگیزی با هم متفاوت باشند (شمیسا، ۱۳۷۹: ۱۳-۱۲). اصلی‌ترین صور خیال از قدیم شامل تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز بوده است که در اینجا به سبب فراوانی و قابل اعتنا بودن سه مورد اول نسبت به مورد آخر، از ذکر مجاز خودداری می‌شود.

تشبیه

بهار: ملک‌الشعرا، به سبب پشتوانه قوی علمی و تسلط بر فنون ادبی، انواع تشبیه را در اشعار وطنی خویش به کار گرفته است که در اینجا به مواردی از آنها اشاره می‌شود.

تشبیه مرکب

تشبیهی است که از چند چیز تشکیل شده است؛ به عبارت دیگر، تابلویی ذهنی است که در به وجود آمدن آن چند چیز نقش دارند (همان: ۴۷).

گشوده شاه ز یک سو به قصد ملت چنگ
چنان که باز گشاید به قصد تیهو پر
(بهار، ۱۳۶۸: ۱۶۶)

تشبیه تمثیل

تشبیه مرکبی است که مشبه به آن جنبه مثلی داشته باشد (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۳۳). در این نوع تشبیه، مشبه امری معقول و مرکب است که برای تقریر و اثبات آن، مشبه بهی مرکب و محسوس ذکر می شود (شمیسا، ۱۳۷۹: ۴۸).

بی نیروی قانون نرود کاری از پیش
جز بر سر آهن نتوان برد ترن را
(بهار، ۱۳۶۸: ۲۸۶)

تشبیه جمع

در آن برای یک مشبه، چند مشبه به آورده می شود (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۲۷).

وطن چاهسار است و بند عزیزان
بمان تا عزیزی به چاهی درآید
مشبه مشبه به
مشبه به
(بهار، ۱۳۶۸: ۲۸۶)

تشبیه تسویه

در آن برای چند مشبه، یک مشبه به می آورند (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۲۷).

به آزادی و گمنامی و خودکامی برم حسرت
که فردوس است آزادی و گمنامی و خودکامی
مشبه به
مشبه به
(بهار، ۱۳۶۸: ۱۸۳)

علاوه بر اینها، ترکیبات: «ماد و وطن»، «مادر و وطن»، «لیلای وطن»، «طبل آزادی»، «غنچه انقلاب» و ... در دیوان بهار از نوع تشبیه بلیغ هستند که در این نوع تشبیه، نه وجه شبه ذکر می شود و نه ادات تشبیه (شمیسا، ۱۳۷۹: ۳۹).

عشقی - تعداد و تنوع تشبیهات در اشعار ناسیونالیستی عشقی نسبت به بهار بسیار اندک است و بیشتر به تشبیه بلیغ برمی خوریم.

تشبیه مرکب

داستان موش و گربه است عهد ما و انگلیس
 (عشقی، کتاب ۵، ۱۳۳۱: ۵)

تشبیه بلیغ

ابله منم که صرف پی لیلی وطن
 (عشقی، ۱۳۰۹: ۱۲۴)

مرا عزاست نه عید، این چه عید قربان است
 (عشقی، کتاب ۶، ۱۳۳۱: ۷۵)

امروز دگر درخت آزادی ما
 (همان: ۷۶)

استعاره

بهار: این شاعر در سروده‌های زیر، الفاظ: «خانه»، «مزرعه» و «گوهر پرشعشعه» را به استعاره از کشور، و «نهنگ» و «اژدها» را به استعاره از اجانب به کار گرفته است. افتاده به زحمت وطن از کید اجانب
 (بهار، ۱۳۶۸: ۳۸۶)

خانه ات یک سره ویرانه شد ای ایرانی
 (همان: ۱۹۷)

این مزرعه خشکید، خری تا کی و تاچند
 (همان: ۲۹۲)

مرکز ملک کیان در دهن اژدهاست
 (همان: ۲۵۷)

عشقی: او نیز در ابیاتی، «درخت»، «کاخ کهن»، «خرابه»، «خانه»، و «گهواره» را به استعاره از ایران و «خس» را استعاره از دشمن و «باغبان» را استعاره از وطن خواهان به کار برده است (عشقی، ۱۳۰۹: ۱۵۷، ۱۳۴، ۵۷، ۴۸، ۱۶۸، ۱۳۱).

کنایه

بهار: ملک الشعرا در اشعار وطنی خود، بسیار از کنایه استفاده کرده که به ذکر دو

نمونه اکتفا می‌شود.

دولت و ملت چو هر دو دست به هم داد
پای به دامن کشیدن یا «پا به دامن کردن» کنایه از گوشه‌گیری است (ثروت، ۱۳۷۹: ۳۴)
(بهار، ۱۳۶۸: ۳۴)
پای به دامن کشیدن یا «پا به دامن کردن» کنایه از گوشه‌گیری است (ثروت، ۱۳۷۹: ۸۴).

وه که سخت اوفتاده در ششدر
کشور شش‌هزار ساله ما
(بهار، ۱۳۶۸: ۲۸۳)
در ششدر افتادن، کنایه از سخت گرفتار شدن است (ثروت، ۱۳۷۹: ۲۰۵).

عشقی: او نیز چون بهار، بسیاری از اشعار وطنی خویش را با درآمیختن به کنایه سروده است.

ای عجب دندان ز استقلال ایران کنده‌اید
زنده‌ای ملت سوی گور از چه بخرامنده‌اید؟
(عشقی، ۱۳۰۹: ۱۳۲)

دندان کندن، کنایه از «قطع طمع کردن» است (ثروت، ۱۳۷۹: ۲۲۹).
این کاخ کهن خراب می‌باید کرد
این شهر به خون خضاب می‌باید کرد
(عشقی، ۱۳۰۹: ۱۶۸)
به خون خضاب کردن، کنایه از خونریزی و کشتن است.

۶. زبان شعری

بهار: او استاد مسلم شعر و ادب فارسی است با زبانی فخیم و با صلابت، مسلط بر زبان فارسی و عربی که در دیوانش همهٔ قالب‌های شعری را آزموده و پادشاه سخن‌سرایان لقب گرفته است (احمدی و رزمجو، ۱۳۴۵: ۲۵۶)؛ اما آنچه بهار را شاعری بزرگ و مایه‌ور کرده، قصاید اوست که در کنار تصنیف، مسمط و مستزاد، بسیاری از اشعار وطنی خود را در این قالب شعری گنجانده است.

شاعری بهار را به چهار دوره تقسیم کرده‌اند. او در دورهٔ اول به تقلید از شعرهای سنتی و کلاسیک می‌پردازد. در دوره دوم، شاعری نوگرا در محتوا و در دوره سوم، منتقد ادب و فرهنگ کلاسیک است؛ در دوره چهارم، مبانی شعر کلاسیک را تغییر می‌دهد و آن را برای طرح مضامین تازه آماده می‌کند. در این مرحله، علاوه بر نوگرایی در محتوا، در فرم نیز نوگراست (زررقانی، ۱۳۸۳: ۱۱۱-).

۱۰۸). بهار به خوبی توانست میان شعر سنتی و کلاسیک و شعر نو پیوند ایجاد کند و راه را برای نیما و همفکرانش هموارتر سازد (آرین‌پور، ۱۳۵۷: ۴۳۷؛ یاحقی، ۱۳۷۵: ۳۶-۳۵).

سپانلو می‌نویسد در برخی اشعار بهار «دقت در وصف جزئیات، شعر را به قلمرو داستان‌نویسی می‌برد، بی‌آنکه بیان شاعر را از کف بنهد» (سپانلو، ۱۳۶۹: ۲۹۴).

در اینجا، از جمله اشعار این‌چنینی بهار، ابیاتی از ترکیب‌بند مفصل او که برای نصیحت به محمدعلی‌شاه قاجار و عبرت گرفتن او از اعمال سلاطین گذشته ایران سروده و در آن، تاریخچه مختصر ایران را از ابتدای سلطنت کیومرث تا پایان دوره مظفرالدین‌شاه به نظم کشیده، آورده می‌شود. این ابیات، در وصف و مدح کریم‌خان زند است:

مملکت را کرد مستخلص پس از پیکار چندی...	اندرین فترت برآمد رایت سالار زند
کان نتاند مهربان مادر به طفل شیرخوار	الغرض با زبردستان گشت چندان سازگار
گر نشان عیش جستی شکر کردی بی شمار	شب شدی بر بام و افکندی نظر بر هر کنار
ناسزا گفتی بسی بر پاسبانان دیار	ور نشان بانگ و رامش کم شنیدی شهریار
کامشب از آنان نیاید بانگ عیش و بیخودی	تا چه کردستید با مردم ز زشتی و بدی
دید یک تن زان میان افکنده چین اندر برو	خود شبی بزمی به پا کرد از زنان ماهرو
کرده با من چند گه سبزی فروشی دل نکو	گفت این از چیست؟ گفت ای شهریار کامجو
چون حدیث او به پایان رفت، شاه نیکخو	نیز من امشب قرار وصل دادستم بدو
چاکران بردند اندر خانه سبزی فروش	گفت کان زن را همان دم با می و اسباب نوش
با خود آرایی و آرایش نبود او را نظر	با چنین آبادی ملک و خوشی و کر و فر
وآن هم آرنجش همیشه پینه‌دار و نیمه‌در	جامه‌ای از پنبه بودش هردو رویه آستر

(بهار، ۱۳۸۸: ۸۵)

عشقی: او تحصیلات چندانی نداشت و خود نیز عمداً از ممارست و تفحص در آثار فصحای قدیم امتناع می‌کرد (یاسمی، ۱۳۵۲: ۷۲). اگر اندکی مطالعه می‌کرد، به آن اندازه استعداد و توانایی داشت که بتواند یکی از بزرگ‌ترین شعرای مشهور شود. خود می‌گوید:

من تازه شاعرم سخن این سان سروده‌ام
حیف است این قریحهٔ زیبا بیوفتد
وای ار که کهنه‌کار شوم در سخنوری
در چنگ روزگار سیاه سلندری
(عشقی، کتاب ۶، ۱۳۳۱: ۲۸)

او می‌خواست در زبان عامه و در زبان ادب، ستیزی به وجود آورد؛ به این دلیل و به سبب تحصیلات اندکش، در دیوانش غلط‌های دستوری راه یافته است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۴۳-۴۲).

نمونه‌های غلط دستوری: «که من ز مردم این مملکت نیم خوش‌بین» (عشقی، ۱۳۰۹: ۱۰)، «از پی رفع این جراحت باش» (همان: ۱۷۷) شاعر در مصراع اول به جای حرف اضافهٔ «به»، «ز» و در مصراع دوم به جای «در»، «از» را به کار برده است.

او نیز چون بهار از قالب‌های سنتی در سرودن اشعار وطنی بهره برده است (برای نمونه رک: عشقی، کتاب ۶، ۱۳۳۱: ۸، ۴۳، ۷۰، ۷۱ و...؛ اما این شاعر جوان تلاش کرد در این زمینه دست به نوآوری و ابتکار بزند. در «نوروزی‌نامه» که ابراز احساسات میهن‌دوستانهٔ او دیده می‌شود، برای نخستین بار قوانین قدما را در طرز آوردن قافیه زیر پا می‌نهد و مینا را بر تلفظ و آهنگ کلمات می‌گذارد؛ (مثلاً گنه و قدح را هم قافیه می‌سازد) و نظم تساوی مصراع‌ها را در بندها نادیده می‌گیرد. او آنجاکه دربارهٔ روش تازهٔ خود در سرودن نوروزی‌نامه صحبت می‌کند می‌گوید: «پندار من اینست که بایستی در اسلوب سخن‌سرایی زبان پارسی تغییری داد ولی در این تغییر نبایستی ملاحظه اصالت آن را از دست نهاد» (عشقی، کتاب ۳، ۱۳۳۱: ۷۰)؛ بنابراین با نظر افرادی که معتقد به تغییر سرایش شعر فارسی براساس اصول شعر اروپایی بودند مخالفت می‌کند.

از دیگر نوآوری‌های عشقی، استفاده از حالت نمایشنامه‌ای در سروده‌هایش است. او قطعات «ایده‌آل»، «رستاخیز شهریاران ایران» و «کفن سیاه» را که حاوی مضامین وطن‌دوستانه است، به صورت نمایشنامه سرود تا با زبانی نو سخن بگوید؛ همچنین استفاده از روش دیالوگ در شعر او امری تازه و ویژه است (آجودانی، ۱۳۸۷: ۱۳).

توصیفات عشقی تاحدودی با آنچه در ادبیات داستانی کلاسیک ایران وجود

داشت، متفاوت بود. او به جای توصیف امور کلی در شعر، به جزئیات و دقایق می‌پردازد و توصیفاتش برای خواننده ملموس است (سپانلو، ۱۳۶۹: ۱۸۱).
 اهمیت شعر عشقی، به دلیل نوگرایی در فرم بیرونی و تا حدودی فرم ذهنی شعر معاصر است. اگرچه «راهی که او می‌رفت در ادبیات به بن‌بست کشیده شد. بن‌بستی که سرانجام به همت نیما از سر راه شعر برداشته شد»؛ اما نباید سهم او را در انقلاب شعر و ادب فارسی نادیده گرفت (آجودانی، ۱۳۸۷: ۱۳۶-۱۳۵). در زیر، ابیاتی از نمایشنامه معروف «ایده‌آل» عشقی که در آن روش دیالوگ و توصیف جزئیات به وضوح دیده می‌شود، ذکر می‌گردد:

خمیده پشت زنی پیر لندلندکنان
 دو سه دقیقه به پیش آمد و نمود فغان
 که صد هزاران لعنت به مردم طهران
 سپس نگاهی بر من نمود و گشت روان
 بدو گفتم از من چه دیدی ای مادر؟
 از این سؤال من آن پیرزن به حرف آمد
 که من ز مردم تهران ندیده‌ام جز بد
 ز فرط خشم همی‌زد به روی خاک، لگد
 گهی پیایی سیلی به روی خود می‌زد
 بدو گفتم آخر بگو چه گشته مگر؟
 جواب داد که ما مردمان شمروانی
 ز دست رفتیم آخر ز دست تهرانی
 (عشقی، ۱۳۰۹: ۲۲)

نتیجه‌گیری

بهار و عشقی، هر دو با استفاده از امکانات گوناگون زبان و شیوه بیان، برای بیداری ایرانیان در جهت اعتلای مملکت کوشیده‌اند. در حوزه لحن و چگونگی گفتار، گاه با ستایش، گاه با موعظه، زمانی با امید دادن و زمانی دیگر با انتقاد، انذار و اظهار تأسف و دریغ، حتی با تهکم و رکیک‌گویی، تلاش کرده‌اند مردم خفته در خواب غفلت را هوشیار سازند.

ابراز عواطف و احساسات وطن‌دوستانه آنها نیز، در تحریض مردم به هم‌صدا شدن با آنان بی‌تأثیر نبوده؛ اما این امر، در اشعار بهار در حد اعتدال است و او را به سوی شعارگویی نمی‌کشاند، در صورتی که غلبه عواطف بر عشقی، بر دیدگاه‌های سیاسی او اثر می‌گذارد و او را از واقع‌بینی دور می‌سازد.

محمدتقی و میرزاده، هر دو از برخی عناصر فرهنگ عامه در سرودن اشعار

ملی‌گرایانه خود بهره برده‌اند. از آنجاکه شعر عصر مشروطه متعلق به مردم کوچه و بازار است، کاربرد این عناصر به‌ویژه ترکیبات و اصطلاحات عامیانه در دیوان هر دو به‌وفور دیده می‌شود. آنها همچنین، از صور مختلف تخیل، در تصویری کردن اشعار خود استفاده کرده‌اند. بهار به‌سبب تسلط علمی، در بخش تشبیه، تخصصی‌تر از عشقی عمل نموده است.

ملک‌الشعرا، قالب‌های متنوع شعری چون قصیده، مسمط، مستزاد، تصنیف و... را در سرودن اشعار وطنی به‌کار گرفته و سعی نموده با ریختن مضامین جدید در این قالب‌ها، به نوگرایی پردازد. عشقی، اگرچه در سرودن وطنیات از قالب‌های سنتی نیز استفاده کرده، اما تلاش نموده در برخی از آنها دست به نوآوری بزند. زیر پا نهادن پاره‌ای قوانین شعری قدما در بخش قافیه از این جمله است. بهره‌گیری از قالب نمایشنامه و حالت دیالوگ‌بخشی به شعر، از نوآوری‌های دیگر اوست.

بهار و عشقی هر دو، در توصیف جزئیات در برخی اشعار ملی‌گرایانه‌شان، شعر را به قلمرو داستان‌نویسی نزدیک کرده‌اند. باستان‌گرایی، شیوه دیگری است که آنها در بیدار کردن مردم عصر خویش از آن استفاده کرده‌اند.

در مجموع، بهار به‌سبب فرهیختگی و شخصیت والای علمی، از امکانات گوناگون زبان به‌گونه‌ای حساب‌شده استفاده کرده و زبان او صحیح‌تر، عقیف‌تر، اما محافظه‌کارانه‌تر است؛ اما عشقی به‌دلیل تحصیلات اندک، پاره‌ای اشتباهات دستوری در اشعارش دیده می‌شود؛ درحالی‌که ابتکار و نوآوری‌های او قابل‌اعتناست و جسارت و بی‌پرده‌گویی در کلامش موج می‌زند.*

منابع

- احمدی، احمد؛ حسین رزمجو، (۱۳۴۵)، *سیر سخن، مشهد: باستان*.
- استعلامی، محمد (۱۳۵۵)، *ادبیات دوره بیداری و معاصر، تهران: دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران*.
- اسحاق، محمد (۱۳۶۳)، *سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر، جلد اول، تهران: طلوع و سیروس*.
- افتخارزاده، محمودرضا (۱۳۷۶)، *شعوبیه ناسیونالیسم ایرانی، چ اول، قم: دفتر نشر معارف اسلامی*.
- انوشه، حسن (۱۳۸۱)، *فرهنگنامه ادبی فارسی، جلد دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی*.
- آجودانی، ماشاء.. (۱۳۸۷)، *یا مرگ یا تجدد (دفتری در شعر و ادب مشروطه)*، تهران: اختران.
- آرین پور، یحیی (۱۳۵۷)، *از صبا تا نیما، جلد دوم، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، فرانکلین*.
- آزند، یعقوب (۱۳۶۳)، *ادبیات نوین ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، تهران: امیرکبیر*.
- براون، ادوارد (۱۹۵۷)، *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه و تحشیه و تعلیقات تاریخی و ادبی به قلم محمد عباسی، جلد اول، تهران: معرفت*.
- برقی، سیدمحمدباقر (۱۳۷۳)، *سخنوران نامی معاصر ایران، جلد ۱ و ۲، قم: خرم*.
- بهار، محمدتقی (ملک الشعرا) (۱۳۶۸)، *دیوان اشعار، تهران: توس*.
- _____ (۱۳۸۸)، *دیوان اشعار، تهران: نگاه*.
- بیگدلو، رضا (۱۳۸۰)، *باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران، تهران: نشر مرکز*.
- ثروت، منصور (۱۳۷۹)، *فرهنگ کنایات، تهران: نشر سخن*.
- حاجی‌زاده میمندی، مسعود (۱۳۸۴)، *الگوی پژوهش در فرهنگ عامه، یزد: علم نوین*.
- حاکمی، اسماعیل (۱۳۸۲)، *ادبیات معاصر، تهران: دانشگاه پیام نور*.
- حائری، سیدهادی (کوروش) (۱۳۷۳)، *سده میلاد میرزاده عشقی (به مناسبت صدمین سالگرد ولادت شاعر)*، تهران: مرکز.
- حقیقت، عبدالرفیع (رفیع) (۱۳۶۸)، *فرهنگ شاعران زبان پارسی از آغاز تا امروز، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران*.

داد، سیما (۱۳۷۱)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید.

ذو الفقاری، حسن (۱۳۸۶)، «هویت ایرانی و دینی در ضرب‌المثل‌های فارسی»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۲، صص ۲۷-۵۲.

رییکا، یان با همکاری اوتاگر کلیما و دیگران (۱۳۸۲)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه ابوالقاسم سری، جلد ۱ و ۲، تهران: سخن.

زرقانی، سیدمهدی (۱۳۸۳)، چشم‌انداز شعر معاصر ایران، تهران: ثالث با همکاری انتشارات دبیرخانه شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.

سپانلو، محمدعلی (۱۳۶۲)، نویسندگان پیشرو ایران، تهران: نگاه.

سپانلو، محمدعلی (۱۳۶۹)، چهار شاعر آزادی (جستجویی در سرگذشت و آثار عارف، عشقی، بهار، فرخی یزدی)، تهران: نگاه.

شافعی، خسرو (۱۳۸۰)، صد شاعر؛ دریچه‌ای به دنیای شعر فارسی از آغاز تا امروز، تهران: کتاب خورشید.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران: سخن.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۹)، معانی و بیان ۲، تهران: دانشگاه پیام نور.

_____ (۱۳۸۱)، بیان، تهران: فردوس.

صادقیان، محمدعلی (۱۳۷۱)، طراز سخن، یزد: دانشگاه آزاد اسلامی یزد.

غلامرضایی، محمد (۱۳۸۱)، سبک‌شناسی شعر پارسی (از رودکی تا شاملو)، تهران: جامی.

فراستخواه، مقصود (۱۳۷۷)، سرآغاز نواندیشی معاصر، بی‌جا، شرکت سهامی انتشار.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۶۳)، درباره ادبیات و نقد ادبی، جلد اول، تهران: امیرکبیر.

کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، با مقدمه حاتم قادری، تهران: کویر.

معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، تهران.

میرانی، ابراهیم (۱۳۵۸)، ناسیونالیسم و جنبش مشروطیت ایران، بی‌جا: آرمان‌خواه.

میرزاده عشقی، سیدمحمدرضا (۱۳۰۹)، دیوان اشعار، به سعی و اهتمام مالکین چاپخانه هورسون و یرایزاده خرمشاهی، بمبئی: بی‌نا.

_____ (۱۳۳۱)، کلیات مصور عشقی، به اهتمام علی‌اکبر سلیمی، تهران: امیرکبیر.

نظری، حمیدرضا؛ موسوی، کمال (۱۳۸۱)، فرهنگ عامیانه در گذر اندیشه‌ها، تهران: آبرخ.

نوروزی، جهانبخش (۱۳۷۵)، ادبیات معاصر از مشروطیت تا امروز، شیراز: راهگشا.

نیکوبخت، ناصر (بهار ۱۳۸۶)، «انگیزه‌های توجه به ایران باستان در شعر عصر مشروطه»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۱۵، صص ۱۵۳-۱۳۹.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵)، چون سبوی تشنه (تاریخ ادبیات معاصر فارسی)، تهران: جامی.

یاسمی، رشید (۱۳۵۲)، ادبیات معاصر، تهران: ابن سینا.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی